

و به تماشای تاریکی هم قناعت کردم. هوا هم طوری سرد شده که دست و پا را از کار انداخته، درجهٔ سرما شش درجه بالای صفر است؛ تا وقتی که قدری روشن شد.

بنج شنبه بیست و یکم [بیج الاول]

دیدم ما را به عرش بردند که تمام کوه‌های بزرگ زیر پا بود و برف این کوه‌ها مثل این بود که هنوز آب نشده باشد. تمام قله‌ها پر برف و زیر برف‌ها تمام چمن. واقعاً هر چه خواستم ببینم که زمینی هست چمن و درخت نباشد، دیدم نیست. کم‌کم باران هم شدت کرد. مجبور شدیم به بالا کردن کروک و بستن اطراف. دو استاسیون را شدت باران نگذاشت درست تماشا کنم تا این که هوا قدری باز شد، باران ایستاد. کروک را خوابانیده، راه افتادیم. ابتدای ورود به ولادی قفقاز یک قسمتی از اردوی روس را آن جا زده بودند کنار جاده. مدتی از جلو اردو عبور کردم، هنوز باغ و عمارت کسی در گلکاری و تمیزی مثل اطراف چادر سربازهای این اردو ندیده بودم. هم حظ کردم، هم افسوس خوردم برای خودمان. از این مرحله بگذریم. داخل ولادی شده، آمدیم به هتل امپریال که تازه ساخته‌اند. هتل بسیار قشنگ محلی خوبی است. یک ساعت از ظهر گذشته وارد شدم. حضرات همراهان هم رفتند به اتاق خودشان دست و رویی شسته، ناهار حاضر بود. رفتم سر ناهار، ناهار صرف کرده، آمدیم بالا. آقای اعتصام السلطنه چند عدد از عکس‌های راه ولادی را برای یادگار خریدند. من هم خوشم آمد، گفتم برای من هم بیاورند. چند عددی بخرم. اعتصام السلطنه خوابیدند. من هم ورود خود را دو تلگراف به طهران کردم. حشمت هم نشسته، مشغول روزنامهٔ سفر است. باران هم خیلی قشنگ می‌بارد. درشکه‌ها متصل

در حرکت هستند. مردم می‌آیند، می‌روند. خیلی جالب و تماشای خوبی دارد. امروز در مهمان‌خانه بین راه چند صد شاخ مثل آن‌هایی که در موزه تفلیس دیده بودم، دیدم و یک قوش شش سال هم از همان جنس در مهمان‌خانه... کرده بودند. پرسیدم که این‌ها را کجا زده‌اند، گفتند در همین کوه. معلوم آن‌هایی هم که در موزه دیده شده بود مال کوه قفقاز است و خیلی بزرگ‌تر از شکارهای کوه‌های اطراف هستند و به علاوه، وضع شاخ‌شان هم تفاوت دارد و سیاه‌رنگ است. دو نفر آلمانی هم آمده بودند، شکار زده، به ما برخوردند. دو شاخ کوچ هم همراه داشتند. معلوم بود که شکار خودشان است و همه با ما آمدند به ولادی قفقاز. غروب شام میل کردیم. قدری گذشته حشمت را برداشته، بیرون آمدیم در خیابان‌ها مشغول گردش شدیم. خیلی گردیدیم. در مراجعت منزل را گم کرده در صورتی که چند قدم بیشتر به منزل نبود. حشمت رفت از کالسکه‌چی پرسید که هتل کجاست. من معطل شدم تا او بیاید، همدیگر را گم کردیم. حشمت عقب من می‌گشت، من عقب او. من در یک کالسکه نشسته، آمدم در هتل پیاده شدم. دیدم حشمت رفته منزل، دیده من نیستم مجدداً مراجعت کرده و در هتل ایستاده به اطراف نگاه می‌کرد. می‌خواست عقب من بیاید. پیاده شده، آمدم سر شام. شامی صرف کرده در باغچه بسیار قشنگی. بعد از شام خواستم قدری گردش کنم، جناب اعتصام نیامدند هم به جهت تنبلی و هم این‌که می‌گفتند قدری کسالم. حشمت و امان‌الله میزرا را برداشته، اول رفتیم به یک باغ که مال نظامی‌ها بود. در واقع مثل کلوپ بود که خارجی‌ها داخل نمی‌شدند مگر به واسطه... در باغ مردم بودند ولی در آن عمارت که موزیک می‌زدند و رقص می‌کردند، آن‌جا باید انسان واسطه داشته باشد که ضمانت او را دم در بنویسند، داخل شوند. باری در باغ قدری گردش کرده، بیرون

آمدیم. سوار درشکه شده، رفتیم به باغ دیگری. آن جا چندان تفرجی نداشت و جمعیتی نبود. یک پیاله قهوه خورده، به راه افتادیم. آمدیم منزل ساعت نصف شب بود. خوابیدیم چون ان شاء الله فردا باید به طرف ورشوی حرکت کنیم.

جمعه بیست و دوم [ربیع الاول]

صبح را از خواب برخاسته مشغول لباس پوشیدن بودم، گفتند یحیی خان قونسل ایران آمد برای دیدن. حشمت را گفتم در اتاق خودش پذیرایی کند تا من لباس بپوشم. بعد از لباس پوشیدن آمدند. آدم معقولی بود. بعضی صحبت‌های مختلف با او کردم، بعضی احوالات پرسیدم. یک ساعت قبل از ظهر آمدیم برای ناهار. ناهار صرف کرده، درشکه‌ها حاضر، حساب‌ها را پرداخته، سوار درشکه شده، راندم به گار. بلیت‌ها را گرفته، مهیای رفتن شدیم. دیدیم که قونسل هم برای مشایعت آمده، تقریباً طولی نکشید که راه‌آهن حرکت کرده، ولادی را وداع کرده به طرف ورشوی. یک ساعت بعد از ظهر ترن از ولادی حرکت کرد. سبحان الله، خداوند تمام نعمت را برای اروپا تمام کرده. تمام صحراها سبز است، چمن است؛ زراعت‌های مختلف، یک نقطه بی مصرف ندارد. آبادی متصل به هم است ولی چه آبادی‌ها، چه عمارات قشنگ، چه جاهای خوب که واقعاً به جز دیدن چاره نیست و نه تعریف نمی‌توان کرد چه چیز است. حشمت هم در راه ولادی قفقاز سرمای سختی خورده و امروز هم تب کرده، مشغول چرت زدن است. شب را در ترن شام خورده، خوابیدیم.

شنبه بیست و سوم [ربیع الاول]

ساعت شش و نیم وارد روستف^{۲۸} شدیم. چون ترن باید عوض شود، پیاده شده در گار نشستیم و نیز قهوه صرف کرده. بعد برای تماشای شهر به اتفاق